

آزادکاران با ۶ طلا، قهرمان آسیا شدند

تیم ملی کشـــتی آزاد ایران در پایان رقابت‌های قهرمانی آســـیا در مغولســـتان، با کســـب ۶ طلا توســـط رحمان عموزاد خلیلی در ۶۵، یونس امامی در ۷۴، علی سوادکوهی در ۷۹، امیرحســـین فیروزپور در ۹۲، محمدحسین محمدیان در ۹۷ و یدا... محبی در وزن ۱۲۵ کیلوگرم ، یک نقره داریوش حضرت‌قلی‌زاده در ۶۱ و یک برنز محسن مصطفوی در وزن ۸۶ کیلوگرم با مجموع ۲۰۱ امتیاز به عنوان قهرمانی آسیا رســـید و تیم‌های هند و ژاپن نیز در جایگاه‌های دوم و سوم قرار گرفتند. تیم‌ملی کشتی آزاد ایران درحالی قهرمان آسیا شـــد که پایبند به چرخه انتخابی باقی ماند و با نظر پژمان درستکار، ســـرمربی تیم‌ملی، از همان ابتدا اعلام شد که نفرات اول مسابقات کشوری راهی قهرمانی آسیا خواهند شد تا به این شکل بعد از سال‌ها مسابقات کشوری نیز اهمیت خود را پیدا کند. پیش از این تیم‌ملی کشتی فرنگی ایران با هدایت محمد بنا با کســـب ۴ مدال طلا، یک نقره و ۲ برنز بعد از قزاقستان روی سکوی نایب قهرمانی آسیا ایستاده بود.



بهمن نصیری سال گذشته سهمیه المپیک را گرفت اما شانس حضور در این رویداد او گرفته شد

یکی دیگر از ورزشکاران کشورمان مهاجرت کرد؛
چرا هیچ‌کس به فکر جلوگیری از این اتفاق نیست؟

مهاجرت با لباس ورزشی



هیلدا حسینی‌خواه
ورزش

ورزش ایران، کلی داستان تکراری دارد. یکی از این ده‌ها داستان تکراری به مهاجرت ورزشکاران نخبه و غیرنخبه به خارج از کشور برمی‌گردد.

برای کسانی که با جنس اخبار ورزشی آشنا هستند و اخبار مربوط به آنها را به دقت رصدمی‌کنند تیترهایی همانند «مهاجرت کشتی‌گیر ایرانی به آذربایجان» یا «پناهندگی جودوکار تیم ملی در اروپا» تکراری است.

هر سال که می‌گذرد، دایره ورزشکاران مهاجرت‌کننده وسیع‌تر می‌شود و نام‌های جدیدی در زمره مهاجران ورزش ایران قرار می گیرد .

البته ذکر این نکته بسیار مهم است که به ندرت رخ می‌دهد ورزشکاری پس از مهاجرت از ایران به موفقیت‌های بزرگی دست پیدا کند و به جایگاهی برسد که همه نگاه‌ها را به خود جلب کند. آنها در بهترین حالت ممکن در چند تورنمنت بی‌اهمیت مدال می‌گیرند و بعد از مدتی کوتاه، ستاره فروغ آنها رو به خاموشی می‌رود.

البته که بسیاری از آنها با هدف مدال و سکو مهاجرت نمی‌کنند؛ درد اکثر آنها یکی است؛ مسائل و مشکلات مالی و معیشتی.

آخرین داستان ورزش ایران در زمینه پناهندگی و مهاجرت، حول همین مسائل مالی و بیکاری چرخیده است.

سقوط بهمن

چند روزی بیشتر از انتشار اخبار مهاجرت بهمن نصیری، ملی‌پوش قایقرانی ایران به کشور کوچک و همسایه، یعنی جمهوری آذربایجان نمی‌گذرد. هم‌تیمی‌های سابق و مربیان مختلفش برای او کلی متن احساسی منتشر کرده و چهره‌های مختلف ورزشی به خصوص در رشته قایقرانی در رابطه با مهاجرتش صحبت‌هایی را به زبان آورده‌اند.

بهمن نصیری قرار بود نماینده قایقرانی ایران در المپیک توکیو هم باشد؛ او سهمیه المپیک را هم گرفته بود اما از آنجایی که فقط یک روئینگ‌سوار باید به المپیک اعزام می‌شد نصیری به نفع نازنین ملایی کنار کشید.

گفته می‌شود نصیری قبلا هم قصد مهاجرت به کشور آذربایجان را داشته اما از آنجایی که امید به عملی شدن وعده و وعیدها داشته برای خودش مهلتی تعیین کرده است. اما وقتی متوجه شد قرار نیست برای او وعده و قولی عملی شود بار و بندیل را بست و این بار واقعا راهی آذربایجان شد. حالا یکی از بهترین قایقرانان ایرانی قرار است برای آذربایجانی‌ها پارو به آب بزند، آن هم در حالی که از لحاظ مالی تامین است.

حالا سوال بسیار مهمی که پیش می‌آید این است؛ مدیران ورزشی نمی‌توانستند در ایران، همین امکانات را برای او فراهم کنند؟

تیم‌ملی دستفروشان

برخی از روایت‌های دیگری که در رابطه با ورزش ایران وجود دارد باز هم تکراری هستند. همانند اخبار مربوط به مهاجرت فلان ورزشکار. حتما اخباری هم در رابطه با دستفروشی یا کارگری فلان نخبه ورزشی در رستوران شنیده‌اید. این اخبار معمولا برای بازه‌ای کوتاه مورد توجه قرار می‌گیرند و سپس انگارنه‌انگار، ورزشکاری وجود دارد که در گوشه‌ای از خیابان نشسته و دستفروشی می‌کند.

قانع به حقوق وزارت!

بهمن نصیری نه اردوی خارجی می‌خواست نه ورزشکار زیاده‌خواهی توصیف می‌شد. او فقط دلخوش به وعده استخدام بود. به این ورزشکار گفته بودند که به زودی در آتش‌نشانی استخدام می‌شود. این ملی‌پوش هم منتظر استخدام در آتش‌نشانی و دریافت «حقوق‌وزارت‌خانه‌ای» بود اما همین هم عملی نشد.

پیدا کردن شغل برای یک ورزشکار برای برخی از مدیران پرنفوذ تا این اندازه سخت نبود. اگر موقعیت‌های شغلی مناسبی برای نخبه‌های ورزشی به وجود می‌آمد، نرخ مهاجرت ورزشکاران ایرانی به نزدیکی صفر می‌رسید. اما فعلا نرخ مدیرانی که سوءمدیریت نداشته باشند نزدیک به صفر است.

ورزشکار ایرانی؛ قانع و کم توقع

ورزشکاران نخبه برخی از کشورها از عالی‌ترین سطح زندگی در تمامی سطوح برخوردار می‌شوند. در این میان داشتن شغل برای آنها کمترین دغدغه است چرا که به عنوان یکی از بدیهی‌ترین مسائل از همان ابتدا حل شده است. او یا شغل مناسبی دارد یا این‌که آنچنان مورد حمایت مالی قرار می‌گیرد که تمام تمرکز خود را بدون استرس روی ورزش می‌گذارد و ابدا هم این به فکرش خطور نمی‌کند که برود در کشور همسایه زندگی کند.

اما بسیاری از ورزشکاران حرفه‌ای در ایران چنین شرایطی دارند: در حالی که حتی امکانات و شرایط لازم برای برگزاری اردو و تمرینات را ندارند و با سختی و مرارت در بدترین شرایط تمرین می‌کنند باید به فکر مشکلات مالی هم باشند. شب با این استرس بخوابند که بیکار هستند و دل به عملی شدن وعده‌هایی ببندند که در اکثر موارد عملی نمی‌شوند. در کنار همه اینها در اکثر مواقع برای ادامه ورزش و فراهم کردن امکانات باید از جیب هزینه کنند، چیزی که در نهایت، آنها را به مرحله ناامیدی می‌رساند.

شرایط رفاه حداقلی با کمی هماهنگی و رایزنی می‌تواند برای هر ورزشکاری در ایران وجود داشته باشد. اما در سیستم مدیریت ورزشی ایران آنقدر تعلل، سستی، ناآگاهی و خمودگی وجود دارد که آخر سر یکی مثل بهمن‌نصیری پیدا می‌شود که به قول معروف به سیم آخر بزند و چاره‌ای جز این پیدا نکند که به جای دلخوشی به وعده استخدام شدن در آتش‌نشانی برود در آذربایجان و زندگی بهتری را جست‌وجو کند.

احتمال بازگشت نخبه‌ها

می‌توان ورزشکاران پناهنده را با عملی کردن حداقل خواسته‌ها به ایران برگرداند. همانطور که در سطور پیش گفته شد، بسیاری از این ورزشکاران نه همانند فلان ورزشکار، اردوی گران‌قیمت و پرهزینه در آمریکا می‌خواهند و نه خواسته‌ای نامعقول و نجومی دارند. یکی مثل نصیری بیشترین چیزی که می‌خواست شغلی با حقوق متوسط بود. معمولی‌ترین شرایط در کنار نداشتن دغدغه مالی خواسته بسیار بزرگی است؟

شاید بتوان آنها را برگرداند. سعید آقایی را یادتان می آید؟ همین چند هفته پیش در اثر برق گرفتگی درگذشت. او یکی از ورزشکارانی بود که بعد از مهاجرت پشیمان شد و برگشت. اما هیچ چیز برای او تقریبا تغییر نکرده بود و نتیجه‌اش این شد که به جای تمرین در جایی که فدراسیون باید برای او در نظر می‌گرفت در زیرزمین غیراستاندارد خانه‌اش تمرین کرد. اما دچار برق گرفتگی شد و درگذشت. کاش شغل که نه، حداقل جایی برای تمرین او فراهم می‌کردید...

بهمن نصیری و یکی دو جین ورزشکاری که در سال‌های اخیر به این‌ور و آن‌ور مهاجرت کرده‌اند باید برگردند. کار سختی هم نیست. تقسیم وظایف بین فدراسیون‌ها می‌تواند بهترین راهکار باشد. کار به خصوص در رابطه با ورزشکارانی که مشکل معیشت و شغل داشتند اصلا سخت نیست. آنها اردوی آمریکا و یا آپارتمان با سند شش‌دانگ که نخواستند، فقط دنبال این بودند که مبادا بیکاری‌شان طول بکشد و کارشان به گوشه خیابان برای دستفروشی بکشد.

دلایل عمده مهاجرت ورزشکاران بر اساس گزارش معاونت پژوهش‌های اجتماعی و فرهنگی مرکز پژوهش‌های مجلس

- تفاوت در جایگاه و منزلت اجتماعی. اقتصادی ورزشکاران رشته‌های مختلف و احساس تبعیض.
- دسترسی به فرصت‌های شغلی بهتر و درآمد بیشتر.
- وضعیت رفاهی بهتر در کشورهای مقصد.
- برخورداری ورزشکاران از حمایت‌های مالی بیشتر در کشورهای مقصد.
- زیرساخت‌های کیفی و کمی بهتر در کشورهای مقصد.
- عدم تسهیل‌گری در فرآیند کسب وکار و فعالیت‌های ورزشی و باشگاه‌داری.
- تسهیل در صدور ویزا و تابعیت کشورها برای ورزشکاران.

گفت‌وگو با مارال ترکمان، خانم گل لیگ برتر فوتسال ایران

هر کس تلاش کند به رویاهایش می‌رسد





یگانه عصاری
ورزش

عشق و علاقه به فوتسال از صدایش می‌بارد. عشقی بی‌پایان که باعث شده حالا در ۱۹ سالگی و در رقابت با بزرگان و نامداران، خانم گل لیگ برتر فوتسال شود و تمام حرف‌ها و کنایه‌ها را زیر پا بگذارد. به قول خودش روسیاهی‌اش بماند به آنها که مرا باور نداشتند. بازیکن تیم نصرفردیس که از ۸ سالگی فوتبال بازی کرده و در ۱۱سالگی به تیم‌ملی رسیده تا از همان موقع او را «پدیده» صدا کنند تا حالا که در ۱۹ سالگی با ۱۹ گل، خانم گل لیگ برتر فوتسال ایران است.

از هشت سالگی فوتبال بازی می‌کردی و عشق و علاقه شدیدی به این رشته داشتی. بودن در یک خانواده فوتبالی باعث این اتفاق شد؟

حضور و تشویق‌های برادرم(مهدی) مسبب این اتفاق بود و اگر برادرم نبود شاید اصلا به سمت رشته دیگری کشیده می‌شدم اما در کل به ورزش خیلی علاقه دارم. مهدی هم بازیکن مس رفسنجان است.

به رشته دیگری فکر کرده بودی؟

قرار بود والیبال بازی کنم اما دستم شکست و در فوتسال ثبت‌نام کردم.

در یازده سالگی به تیم‌ملی زیر ۱۴ سال دعوت شدی و بعد اردوی تیم‌ملی نوجوانان. چرا فوتبال را کنار گذاشتی؟

من ورزش و باشگاه را با فوتسال شروع کردم اما به تیم‌ملی فوتبال دعوت شدم. حضورم در فوتسال خیلی اتفاقی شد.

در ۱۶ سالگی هم شاگرد نیلوفر اردلان شدی و کنار فرشته کریمی بازی کردی. این برای تو سخت نبود یا به تو استرس نمی‌داد؟

من با خانم اردلان و فرشته کریمی آشنایی داشتم. خانم اردلان را از تیم‌های ملی می‌شناختم و فرشته را هم در اردوها دیده بودم. اما این برای من اتفاق خیلی بزرگی بود. من کنار بهترین‌های آسیا بودم و این مرا خیلی خوشحال می‌کرد.

الان از انتخاب فوتسال راضی هستی؟

بله.خیلی. من رشته‌ام را خیلی دوست دارم و برای موفق شدن در آن هرروز تلاشم را بیشتر می‌کنم.

همیشه پدیده بودن چه حسی دارد؟ از ۱۱ سالگی در ورزش ایران یک پدیده بودی و الان در ۱۹ سالگی با ۱۹ گل خانم گل فوتسال ایران.

من برای رسیدن به این جایگاه تلاش کردم. اگر شخص دیگری هم جای من بود و با این عشق و علاقه تمرین می‌کرد، تمرین‌هایش نتیجه می‌داد. حس خیلی خوبی است. وقتی مرا پدیده صدا می‌کنند انگار حس غرور می‌کنم! این باعث می‌شود تلاش‌های من چند برابر شود و برای درخشیدن بیشتر، انگیزه بگیرم.

در این راه حرفی شنیدی که تو را اذیت یا ناامید کند؟ گفته بودی خیلی‌ها مرا باور نداشتند یا با دهه هشتادی بودن تو شوخی می‌کردند.

روزی که از فوتبال به فوتسال آمدم، یکی از مربی‌های فوتبالم به من گفت فکر کردی در فوتسال راحت دعوت می‌شوی تیم‌ملی؟ فکر کردی اینجا هم مثل فوتبال است؟ من همان سال در ۱۶ سالگی به تیم‌ملی بزرگسالان دعوت شدم و بعد با شکل گیری تیم‌ملی جوانان کاپیتان شدم و بهترین بازیکن مسابقات. این که در ۱۶ سالگی و در اولین سال حضورم در فوتسال به تیم‌ملی بزرگسالان دعوت شدم برای خودم خیلی ارزشمند بود. دوست داشتم آن مربی متوجه شود که هرکسی می‌تواند با تلاش به رویاهایش برسد. حرف او باعث شد انگیزه‌ام چند برابر شود.

در بین تیم‌های ایرانی طرفدار کدام تیم هستی؟ استقلال یا پرسپولیس؟

من طرفدار مس رفسنجانم چون برادرم در آن تیم بازی می‌کند. اصولا طرفدار بازی خوب هستم ولی بین دو تیم پایتخت، پرسپولیسی هستم.